








<p>Persuade / pə'sweɪd /</p>	<p>v. convince, induce, sway</p>	<p>بالاخره متقاعدش کردم بَره سراغ یه کار پُرسود.</p>  <p>متقاعد کردن، تشویق کردن</p>
<p>مثال</p>	<p>a. Can you persuade him to give up his bachelor days and get married? b. No one could persuade the captain to leave the sinking ship. c. Beth's shriek persuade Jesse that she was in real danger.</p>	<p>الف) آیا می‌توانید او را راضی کنید تا دست از دوران مجردی‌اش بردارد و ازدواج کند؟ ب) هیچ‌کس نتوانست ناخدا را قانع نماید تا کشتی در حال غرق شدن را ترک کند. ج) جیغ بـث، جسی را متقاعد نمود که او در معرض خطری واقعی است.</p>
<p>Essential / ə sen` shəl /</p>	<p>adj. necessary, needed, fundamental, impossible to live without zabanyaar.ir</p>	<p>اصن شال تو زمستون <u>ضروریه</u>.</p>  <p>ضروری، واجب، بسیار لازم، اصلی، اساسی، ذاتی، واقعی</p>
<p>مثال</p>	<p>a. The essential items in the cake are flour, sugar and shortening. b. It is essential that we follow the road map. c. Several layers of thin clothing are essential to keeping warm in frigid climates.</p>	<p>الف) مواد لازم در کیک، آرد، شکر و روغن شیریینی پزی است. ب) لازم است که نقشه مسیر را دنبال کنیم. ج) چندین لایه لباس نازک برای گرم ماندن در آب و هوای بسیار سرد ضروری است.</p>

<p>Burden /'bɜːdn//ber`dæn/</p>	<p>v. load; weigh down n. load; weight; capacity, volume</p>	<p>کار کامیون بار بُردنه.</p>  <p>بار، وزن، گنجایش، طفل در رحم، بارمسئولیت، بار کردن، تحمیل کردن، سنگین بار کردن</p>
<p>مثال</p>	<p>a- The burden of the country's safety is in the hands of the president. b- Irma found the enormous box too much of a burden. c- Ricky carried the burden throughout his college career.</p> <p>الف) مسئولیت امنیت کشور بر عهده رئیس جمهور است. ب) "ایرما" دریافت که جعبه بزرگ سنگین تر از است. ج) "ریکی" بار مسئولیت را در طول دوران دانشجویی به دوش می کشید. یا: "ریکی" در طول دوران دانشجویی اش در کالج، فشار زیادی را متحمل شد.</p>	
<p>Campus /'kæmpəs/</p>	<p>n. college grounds, property on which a college is located</p>	<p>کد ۱: کمپ ما نزدیک محوطه دانشگاهست. کد ۲: کم پوس (پوست) تخمه بریز تو محوطه ی دانشگاه.</p>  <p>محوطه دانشگاه یا مدرسه</p>
<p>مثال</p>	<p>a- The campus was designed to utilize all of the college's buildings. b- Jeff moved off campus when he decided it was cheaper to live at home. c- I chose to go to Penn State because it has a beautiful campus.</p> <p>الف) محوطه طوری طراحی شده بود که تمام ساختمان های کالج را در بر می گرفت. ب) "جف" وقتی فهمید که زندگی در خانه ارزان تر است، کوی دانشگاه را ترک کرد. ج) من تصمیم دارم به ایالت "پن" بروم چون محوطه دانشگاهی زیبایی دارد.</p>	

<p>Gloomy /'glu:mi/</p>	<p>adj. sad, depressing, melancholy; dark, dim</p>	<p>کد ۱: آقای غلامی بعد مرگ مادرش افسرده شد. کد ۲: نمی دونم چرا تو هوای ابری گلوم می گیری.</p>  <p>تاریک، ابری، افسرده، دلگیر، کم نور</p>
<p>مثال</p>	<p>a- My cousin was gloomy because his best friend had moved away. b- The reason Doris wasn't popular was that she always had a gloomy appearance. c- Jones Beach is not so beautiful on a gloomy day.</p> <p>الف) پسر عموی من دلگیر بود از اینکه بهترین دوستش رفته است. ب) دلیل عدم محبوبیت "دوریس" این بود که او همیشه ظاهر افسرده ای داشت. ج) ساحل "جونز" در روزهای ابری و کم نور به این قشنگی نیست.</p>	
<p>Unforeseen /ˌʌn.fə'si:n/</p>	<p>adj. not foreseen, unanticipated, unexpected</p>	<p>کد ۱: اون فور (چهار) دوست سینا همیشه کارهای غیرمنتظره انجام میدن. کد ۲: فورسین یعنی پیش بینی که با un منفی شده و معنی پیش بینی نشده گرفته.</p>  <p>غیر منتظره، پیش بینی نشده</p>
<p>مثال</p>	<p>a- We had some unforeseen problems with the new engine. b- The probe into the congressman's finances turned up some unforeseen difficulties. c- The divers faced unforeseen trouble in their search for the wreck.</p> <p>الف) مشکلات پیش بینی نشده ای با دستگاه جدید داشتیم. ب) جستجو در امور مالی عضو کنگره، مشکلات پیش بینی نشده ای به همراه داشت. ج) غواصان در جستجو برای یافتن لاشه، با مشکلات غیر منتظره ای روبرو شدند.</p>	

<p>Rage / reɪdʒ/</p>	<p>n. anger, fury; instance of violent weather (of the wind, waves, etc.); desire, passion v. be furiously angry, behave furiously, be irate</p>	<p>هنگام خشم و غضب رگ گردنم میزنه بیرون.</p>  <p>خشم، غضب</p>
<p>مثال</p>	<p>a- Joan's bad manners sent her mother into a rage. b- In a fit of rage, Francine broke the valuable glass. c- The mayor felt a sense of rage about the exaggerations in the press.</p>	<p>الف) بد رفتاری «جوان»، خشم مادرش را برانگیخت. ب) «فرانکین» در یک جنون آنی لیوان قیمتی را شکست. ج) شهردار، به خاطر بزرگنمایی های مطبوعات، خشمگین شد.</p>
<p>Document / 'dɒkjʊm(ə)nt/</p>	<p>n. certificate, paper which provides information or evidence; deed, written file; data file containing the product of a user's work (Computers)</p>	<p>My document</p>  <p>سند، مدرک</p>
<p>مثال</p>	<p>a- Newly discovered documents showed that the prisoner was obviously innocent. b- The documents of ancient Rome have survived many centuries. c- We were reluctant to destroy important documents.</p>	<p>الف) مدارک به تازگی کشف شده، نشان داد که زندانی کاملاً بی گناه است. ب) اسناد روم باستان، قرن های زیادی برجای مانده اند. ج) مایل نبودیم که اسناد مهم را از بین ببریم.</p>